تفسیر آیات ۱ تا ۲۰ سوره بقره؛ برگرفته از کتاب منتشر نشدهٔ «أطیب الثمرة فی تفسیر سورة الحمد و البقرة»ـ سیدهاشم حسینی تهرانی
علمی- پژوهشی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال هجدهم، شماره ۷۲ «ویژه پژوهش‌های قرآنی»، پاییز ۱۴۰۰، ص ۱۱۳-۱۴۱

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

تفسیر آیات ۱ تا ۲۰ سوره بقره؛ برگرفته از کتاب منتشر نشدهٔ «أطیب الثمرة فی تفسیر سورة الحمد و البقرة»

سیدهاشم حسینی تهرانی

چکیده: در این مقاله که بخشی از تفسیر چاپ نشدهٔ سیدهاشم حسینی تهرانی با عنوان أطیب الثمرة فی تفسیر سورة الحمد و البقرة است، تفسیر آیات یکم تا بیستم سورهٔ بقره آمده است. در این گفتار، به ترتیب، ترجمه و تجزیه و ترکیب و تفسیر آیات بیان می‌شود. ضمن آن مطالبی در زمینهٔ تفاوت کلام با کتاب، معانی کلمات کتاب و ریب و تقوا و ویژگی‌های متّقین مطرح شده است.

کلیدواژه‌ها: اطیب الثمرة فی تفسیر سورة الحمد و البقرة (کتاب)؛ نسخه‌های خطی – تفسیر قرآن؛ تفسیر سورهٔ بقره؛ تجزیه و ترکیب آیات؛ معنای کتاب، مفردات قرآن؛ معنای کتاب؛ معنای ریب؛ معنای تقوا؛ متقین؛ حسینی تهرانی، سیدهاشم.

مقدمه

در بارهٔ تفسیر اطیب الثمرة و شیوهٔ نگارش و شرح حال مؤلف آن، در مقدمهٔ تفسیر سوره حمد، برگرفته از این تفسیر که در سفینه ۴۶ منتشر شده بود، توضیح داده شده است. در این مقاله، تفسیر آیات سورهٔ ۱ تا ۲۰ سورهٔ بقره از این تفسیر - که تا کنون منتشر نشده است - انتشار می‌یابد. در اینجا باید از مرحوم حجة الاسلام شیخ محمدرضا کریمی (متوفی ۸ محرم ۱۴۴۳) که نسخهٔ این تفسیر به اهتمام و استنساخ ایشان از روی نسخهٔ اصل، محفوظ مانده و به دست ما رسیده است، یاد کنیم. رحمت خدا بر او و دیگر عالمان عامل باد.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة البقرة (۲)

در مکه نازل شده، عدد آیاتش ۲۸۶ است.

بسم الله الرحمن الرحیم.

الم (۱) ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقينَ (۲) الَّذينَ يؤْمِنُونَ بِالْغَيبِ وَ يقيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ ينْفِقُونَ (۳) وَ الَّذينَ يؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يوقِنُونَ (۴) أُولئِكَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

ترجمه: به نام خداوند بخشنده مهربان. الف لام میم (ار رموز قرآن است) (۱) آن کتاب، ریبی درش نیست، هدایت است برای پرهیزکاران (۲) کسانی که به غیب ایمان دارند و نماز را برپا کنند و از آنچه برخورادرشان کردیم انفاق نمایند (۳) و کسانی که ایمان دارند به آنچه سوی تو فرود آمده و آنچه پیش از تو فرود آمده و به آخرت یقین دارند (۴) آنان هستند بر هدایتی از پروردگارشان و آنان می‌باشند رستگاران (۵)

تجزیه: «الف لام میم» از حروف مقطّعه است. «ذلک» مفرد مذکر از اسم اشارهٔ

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

بعید. «الکتاب» مصدر است. «لا» نفی جنس است. «ریب» صیغهٔ مصدر ثلاثی مجرّد بر وزن «فَعل»، اجوف یائی. ««فی» از حروف جارّه. «ه» ضمیر مفرد مذکر غایب متصل مجرور. «هدی» صیغهٔ مصدر ثلاثی مجرد ناقص یائی. «لِ» از حروف جارّه. «المتّقین» صیغهٔ جمع مذکّر از اسم فاعل از باب افتعال لفیف مقرون. «الذین» صیغهٔ جمع مذکّر از اسم موصول. «یؤمنون» صیغهٔ جمع مذکّر غایب از فعل مضارع از باب اِفعال مهموز الفاء. «ب» از حروف جارّه. «الغیب» صیغهٔ مصدر ثلاثی مجرد اجوف یائی. «و» حرف عطف. «یقیمون» صیغهٔ جمع مذکّر غایب از فعل مضارع از باب اِفعال اجوف واوی. «الصلوة» صیغهٔ مصدر ثلاثی مجرد. «و» از حروف عطف. «مِن» از حروف جارّه. «ما» اسم موصول. «رزقنا» صیغهٔ متکلّم مع الغیر از فعل ماضی ثلاثی مجرد، از باب نصر ینصر. «هُم» ضمیر جمع متصل غایب مذکر منصوب. «یُنفقون» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل مضارع از باب اِفعال. «و» حرف عطف. «الذین» صیغهٔ جمع مذکر از اسم موصول. «یؤمنون» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل مضارع از باب اِفعال مهموز الفاء. «ب» از حروف جارّه. «ما» اسم موصول. «اُنزل» مفرد مذکر غایب از فعل ماضی مجهول از باب اِفعال. «إلی» از حروف جارّه. «ک» ضمیر مفرد مذکر حاضر متصل مجرور. «و» حرف عطف. «ما» موصول». «اُنزل» مفرد مذکر غایب از فعل ماضی مجهول از باب اِفعال. «من» حرف جرّ. «قبل» اسم ثلاثی مجرد از اسماء ظروف. «ک» ضمیر مفرد مذکر حاضر متصل مجرور. «و» حرف عطف. «ب» حرف جرّ. «الآخرة» صیغهٔ مفرد مؤنث از اسم فاعل، فعلش استعمال نشده. «هُم» ضمیر جمع مذکر حاضر منفصل مرفوع. «یوقنون» صیغهٔ جمع مذکّر غایب از فعل مضارع از باب اِفعال مثال یائی. «اولئک» صیغهٔ جمع مذکر از اسم اشارهٔ بعید. «علی» از حروف جارّه. «هدی» صیغهٔ مصدر ثلاثی مجرد ناقص یائی. «من» از حروف جارّه. «ربّ» صیغهٔ صفت مشبّهه بر وزن صعب. «هُم» ضمیر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

جمع مذکر حاضر متصل مجرور. «و» حرف عطف. «اولئک» صیغهٔ جمع مذکر از اسم اشارهٔ بعید. «هُم» ضمیر جمع مذکر حاضر منفصل مرفوع. «المُفلحون» صیغهٔ جمع مذکر از اسم فاعل از باب اِفعال.

ترکیب: «ذلک» مبتدا. «الکتاب» بدل کلّ از کلّ. «لا» نفی جنس. «ریب» اسمِ لا. «فیه» جارّ و مجرور، خبرِ لا، متعلّق به کان. جملهٔ «لاریب فیه» خبر برای ذلک. «هدیً» خبر دوم برای ذلک. «للمتّقین» جارّ و مجرور، متعلّق به کان، صفت برای هدی. «الذین» موصول. «یؤمنون» صله‌اش. «بالغیب» جارّ و مجرور متعلّق به یؤمنون، صله و موصول صفت برای متقین، محلّاً مجرور است. «و» حرف عطف. نیقیمون» فعل و فاعل. «الصلوة» مفعولش، جمله عطف بر جملهٔ یؤمنون. «و» حرف عطف. «ممّا» جارّ و مجرور متعلق به ینفقون متأخر است. «ما» اسم موصول. «رزقناهم» صله‌اش. عائد موصول، ضمیر مفردی است که محذوف است که اصلش رزقناهموه بوده و مجموع جملهٔ مما رزقناهم ینفقون عطف بر جملهٔ یؤمنون می‌باشد. «الذین» موصول. «یؤمنون» صله‌اش و «واو» ضمیر، عائدش. «الیک» جارّ و مجرور متعلّق به انزل. «و» حرف عطف. «ما أنزل من قبلک» صله و موصول و جارّ و مجرور، مجموعاً عطف به ما انزل الیکِ اول. «و» حرف عطف. «بالآخرة» متعلق به یوقنون. «هم» مبتدا. «یوقنون» خبرش. مجموع جمله عطف بر یؤمنون. «اولئک» مبتدا. «علی هدی» جارّ و مجرور متعلّق به کان خبر مبتدا. «من ربهم» متعلق به کان، صفت برای هدیً. «اولئک» مبتدا. «هم» ضمیر فصل. «المفلحون» خبرش.

تفسیر:

کتاب چیست؟ کتاب در لغت مصدر است به معنای کتابت، و کتابت نقش حروف است بر جسمی به نظم مخصوص. نقش کننده کاتب، آن حروف نقش شده مکتوب، و آن جسم می‌شود مکتوب فیه. و کتاب گرچه در لغت مصدر است،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

ولی گفته می‌شود و مقصود، مکتوب فیه یا مکتوب می‌باشد؛ چنانکه معمول است مصدر را به معنای اسم مفعول استعمال می‌کنند، چنانکه به معنای اسم فاعل نیز استعمال می‌کنند.

ولی اگر دقت شود، مکتوب حقیقی آن مطلبی است که کاتب خواسته برای دیگران نمایان کند و نقش حروف بر نظم مخصوص بر جسمی اسباب و آلات است. پس اگر مطالبی علمی در موجودی منتظم شد، گرچه آن موجود جسم نباشد و آن مطالب در قالب حروف جلوه نکند، صحیح است آن موجود را کتاب گفت، یعنی مکتوب فیه. و نیز آن مطالب را کتاب گفت، یعنی مکتوب.

در قرآن مجید، گفتار عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام در گاهواره چنین حکایت شده: «قال إنی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا» (مریم، ۳۰). ترجمه: عیسی گفت: من بندهٔ خدایم، کتابم بخشیده و پیغمبرم نموده.

البته معلوم است برای عیسی که در گاهواره است، حروف و نقوش و جسم کاغذی یا غیرکاغذی در کار نبوده بلکه کتاب که خدای تعالی او را داده علمی است که در صفحهٔ جانش نه در قالب حروف نقش بسته.

و نیز در قرآن آمده: «وَ لَوْ نَزَّلْنا عَلَیكَ كِتاباً فی قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَیدیهِمْ لَقالَ الَّذینَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ مُبین» (الانعام، ۷). ترجمه: اگر ما فرود می‌آوردیم بر تو کتابی را در کاغذی پس به دستهایشان آن را لمس می‌کردند هر آینه آنان که کافر شدند می‌گفتند نیست این جز جادوی آشکاری.

از این آیه ظاهر است که آنچه خدا بر پیغمبرش نازل نموده، کتاب است، گرچه در کاغذ نیست؛ بلکه بر صفحهٔ جان جبرئیل نقش بسته بود و بر قلب پیغمبرﷺ نازل شده و پیغمبرﷺ آن مطالب را بر قالب الفاظ به گوش مردم رسانید. و از گوش آنان بر صفحهٔ جانشان بی‌نقش حروف نوشته شد. سپس بر روی کاغذ و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

غیر کاغذ در قالب نقش حروف ظاهرش کردند و به دست ما رسید. در تمام این مراحل، کتاب همان مطالب علمی است و یا همان موجودی که آن مطلب در او منتظم شده، چه جسم باشد یا غیر جسم یا نقش حروفی باشد یا نباشد. بلی، خدای تعالی و علم او را کتاب نتوان گفت، زیرا کتاب، کاتبی خواهد تا مطالب را در چیزی قرار دهد و در بارهٔ خدا این جهت تصور ندارد.

کلام چیست؟ و فرقش با کتاب چیست؟

مطالب علمی اگر از کسی ظاهر شود کلام است، اظهارش تکلّم است، اظهار کننده را متکلم گویند. پس کلام و کتاب، یک حقیقت است و آن همان مطالب علمی است. نظر به ظهورش از موجودی کلام است و نظر به ثبوتش در موجودی کتاب است و آن موجود نیز کتاب گفته می‌شود و در این مراتب فرقی نیست که ظهور حقیقت علمی از موجودی به واسطهٔ آلات و ادوات جسمانی باشد، مانند انسان که به واسطهٔ زبان و دهان و مخارج حروف می‌باشد یا اصلاً واسطه نداشته باشد یا واسطه‌اش غیرجسمانی باشد. و نیز ثبوت آن حقیقت علمی در چیزی چه در ذهن انسانی یا فرشته یا پیغمبر یا لوحی یا اوراق کاغذی یا غیرکاغذی یا به واسطهٔ نقش حروف یا بدون واسطه باشد. در هر صورت و به هر گونه مطالب علمی ظاهر شده از موجودی کلام است و ثابت شدهٔ در موجودی کتاب است و آن موجود را نیز کتاب گویند.

پس قرآنی که در دست ما است هم کلام خداست چون مطالبی است علمی که از خدا ظهور کرده، و به وسائطی به ما رسیده و به واسطهٔ نقش حروف بر صفحاتی ثابت شده است. و از این جهت که در آن صفحات ثابت است کتاب خدا گفته می‌شود. ولی این چنین نیست که کلام خدا و کتاب خدا منحصر به این باشد که در دسترس ما است؛ بلکه مطالب علمی که از خدای تعالی ظاهر شده در هر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

موجودی که ثابت و واقع شود، آن موجود را می‌توان کتاب خدا گفت. مثلاً افرادی که حافظ سوره‌های قرآن هستند، بهتر می‌توان گفت کتاب خدایند تا این اوراقی که حروف بر آنها نقش شده است.

چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: ای انسان! تو کتاب مبین هستی. (دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۶۵) و در جنگ صفین مکرر می‌فرمود: من کتاب ناطق خدایم. (ارشاد القلوب، ج ۲ ص ۲۴۹) و از این نمونه‌ها در آیات و احادیث بسیار است.

اینک باید دانست که آن کتاب که در اوّل سورهٔ بقره اشاره شده است، همین قرآن است که در دست ما است؟ گرچه این هم کتاب خدا است یا موجود دیگر است که کلام خدا در او واقع و ثابت شده است؟ به دلائلی می‌گوییم موجود دیگری است:

۱. «وَ ما کانَ هذَا الْقُرْآنُ أَنْ یفْتَرَی مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لکِنْ تَصْدیقَ الَّذی بَینَ یدَیهِ وَ تَفْصیلَ الْکِتابِ لا رَیبَ فیهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمین» (یونس، ۳۷). ترجمه: و این قرآن ساختهٔ دروغی از غیر خدا نیست؛ و لکن تصدیق کنندهٔ کتابهای پیشین است و تفصیل آن کتاب است که ریبی در آن نیست؛ از جانب پروردگار جهانیان.

در این آیه روشن است که این قرآن را گفته است که غیر از آن کتابی است که ریبی در آن نیست. بلکه این قرآن تفصیل آن کتاب است.

۲. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی به اِسناد از امام صادق علیه السلام روایت نموده: قال الصادق علیه السلام فی قوله تعالی: "ذلک الکتاب لا ریب فیه": الکتاب علی [علیه السلام]، لا شکّ فیه. (تفسیر قمی، ج ۱ ص ۳۰). ترجمه: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیهٔ "آن کتاب ریبی درش نیست" فرمودند: آن کتاب علی [علیه السلام] است، شکی در آن نیست.

جملهٔ "شکّی در آن نیست" تفسیر "لا ریب فیه" نیست، چنانکه خواهیم گفت شک غیر از ریب است، بلکه ریب سبب شکّ است. و مقصود امام علیه السلام آن است که تفسیر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

کتاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام یقینی است.

۳. در تفسیر عیاشی به اِسناد از امام صادق علیه‌السلام روایت نموده: قال الصادق علیه‌السلام: ذلک الکتاب کتاب علی [علیه‌السلام]، لا ریب فیه، هدیً للمتّقین، و المتّقون شیعتنا. (تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۲۶) ترجمه: امام صادق علیه‌السلام فرمود: آن کتاب، کتاب علی [علیه‌السلام] است، ریبی درش نیست. هدایت است برای پرهیزکاران، و پرهیزکاران پیروان ما هستند.

بیان خواهد شد که هدایت در این آیه، مرحلهٔ چهارم است و تقوا، تقوای طریق است نه تقوای عمل.

۴. شیخ صدوق در کتاب امالی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به اِسناد روایت نموده: قال رَسُولَ اللَّهِ فِی قَوْله تعالی: قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَینِی وَ بَینَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ، قَالَ: ذَاکَ أَخِی عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ». (امالی صدوق، ص ۵۶۵، مجلس ۸۳) ترجمه: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در تفسیر این آیه «بگو برای شهادت میان من و میان شما کفایت است خدا و کسی که نزد اوست علم کتاب» فرمود: آن کسی که نزد اوست علم کتاب، برادرم علی بن ابی طالب علیه‌السلام است.

۵. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی به اِسناد از امام صادق علیه‌السلام روایت نموده: «الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ هُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ». (تفسیر قمی ج ۱ ص ۳۶۷) ترجمه: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: آن کسی که نزد اوست علم کتاب، امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

۶. شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از محمد بن ابی عمیر روایت نموده: قال الصادق علیه‌السلام: «وَ قَالَ لِصَاحِبِکُمْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَینِی وَ بَینَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ. وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ. وَ عِلْمُ هَذَا الْکِتَابِ عِنْدَه». (الاحتجاج، ج ۲ ص ۳۷۵)

ترجمه: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: خدای تعالی فرموده است: «بگو برای شهادت میان من و میان شما کفایت می‌کند خدا و کسی که نزد اوست علم کتاب». این آیه

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

در بارهٔ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نازل شده. و نیز فرمود: «نیست تری و نه خشکی مگر در کتابی آشکار». فرمود: علم این کتاب نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

۷. شیخ محمد بن حسن صفّار در کتاب بصائر الدرجات از امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم الصلوة و السلام به پانزده سند روایت نموده که آیهٔ «و من عنده علم الکتاب» در بارهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد و خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: منم که نزد من علم کتاب است. (بصائر الدرجات، ج ۱ ص ۲۱۲ - ۲۱۶)

۸. مرحوم عیاشی در تفسیرش از امام باقر علیه‌السلام به چهار سند روایت نموده که حضرت فرمودند: «من عنده علم الکتاب» امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم‌السلام بعد از او هستند. (تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۲۱)

۹. قاضی سلیمان قندوزی حنفی مذهب در کتاب ینابیع المودّة به چندین سند از علما و مفسّرین اهل سنت مانند ثعلبی و ابونعیم و ابن مغازلی نقل نموده که آنان از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که «من عنده علم الکتاب» و «کتاب المبین» امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.

و بسیاری از روایات هست غیر از اینها که نقل شد که کتاب مبین و امام مبین و ذلک الکتاب مقصود امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

ریب چیست؟

ریب سبب شکّ است و گاهی نیز به معنای شکّ استعمال می‌شود. و شک عدم یقین است به اثبات یا نفی چیزی. مثلاً گفته می‌شود فلان کس عالِم است، برای انسان ممکن است یقین به ثبوت این نسبت باشد. و حالت سوم که هیچ یک از این دو یقین نیست و عقیده در طرف ثابت نشده شک گویند.

سبب شک، یا در خود شک کننده است یا در آن چیزی است که در آن شک

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

کرده یا از جهت دیگری است. پس بنا بر این معنای آیه چنین است: هیچ سبب شکّی در آن کتاب نیست، زیرا دلائلش بر هر متفکّری روشن است. کسانی که در آن شک دارند، یا سبب شک در خودشان است یا از جهت دیگری است. و نمی‌شود ریب در این آیه به معنای شک باشد، زیرا بسیاری از مردمان در آن کتاب و نیز در قرآن شک دارند.

تقوا چیست؟

تقوا دو گونه است: ۱. تقوای طریق ۲. تقوای عمل.

۱. تقوای طریق عبارت از پیروی کردن راهنمای حق و پرهیز کردن از پیروی گمراهان است.

۲. تقوای عمل عبارت از پرهیز کردن از هر مخالفتی است نسبت به راهنمای حقّ و دستوراتی که راجع به پیمودن راه می‌دهند.

آن کتاب یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام هدایت است برای کسانی که از پیروی گمراهان پرهیز کرده‌اند و پیرو او شدند؛ اما دیگران به حال خود گذاشته شدند. پس تقوا در این آیه تقوای طریق است و آن کتاب برای این گونه متّقین هدایت است، گرچه در طریق حق عملی ناروا داشته باشند و مراعات تقوای عمل را ننمایند.

و هدایت در این آیه هدایت تشریع است؛ یعنی این متّقین به هدایت عقل دعوت پیغمبر را اجابت کردند و شریعتی را که او در پیش نهاد، به راستی پذیرفتند؛ ولی دیگران این مراحل از هدایت را نپیمودند، گرچه به حسب ظاهر دعوت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را اجابت کردند.

پنج خصلت

در آیات پس از این آیه پنج خصلت برای آنان ذکر شده:

۱. ایمان به غیب ۲. اقامهٔ نماز ۳. انفاق از آنچه خدا روزی شان نموده ۴. ایمان به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

آنچه بر پیغمبرﷺ نازل شده و به آنچه پیش از این نازل شده بود ۵. یقین به آخرت.

مقصود از ایمان به غیب، ایمان به خدای تعالی نیست؛ زیرا تا ایمان به خدای تعالی نباشد، متقین گفته نمی‌شود. و مقصود، ایمان به نبوت و معاد هم نیست، زیرا آن دو خصلت چهارم و پنجم است؛ بلکه چنانکه در روایاتی وارد است، ایمان به امام غائب علیه السلام است و ایمان به امام غائب علیه السلام خصلت این گونه متقین است، زیرا پیغمبر صلوات الله علیه و آله اوصیاء دوازده گانه اش را مکرر برای اصحابش نامبر کرده و کسی که تقوای طریق داشته و در پیروی وصیّ اول ثابت قدم بوده، به وصیّ دوازدهم نیز ایمان داشته است.

دو نتیجه

نتیجهٔ پایداری بر طریق حق یکی هدایت لطف است از جانب پروردگار که خدا او را به الطافش از گمراهی و تسلّط شیاطین محفوظ می‌دارد. و یکی فلاح و رستگاری در آخرت است. و این دو نتیجه در آیهٔ بعد، مذکور شده که فرمود: «آنان بر هدایتی هستند از جانب پروردگارشان»، یعنی هدایت لطف که مرحلهٔ پنجم هدایت است. «و آنان هستند رستگاران»، و این رستگاری هدایت مرحلهٔ ششم است[1].

قوله تعالی:

إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يؤْمِنُونَ (۶) خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ (۷)

ترجمه: همانا کسانی که کافر شدند، بیم دادن و بیم ندادن بر آنان یکسان است و ایمان نیاورند (۶). خدا بر دلهای آنان و بر گوش آنان مُهر نهاده و بر دیدگان آنان

۱. در مورد مراحل هدایت رجوع شود به بیان مفصّل مؤلّف در تفسیر سوره حمد که در سفینه شماره ۴۶ آمده است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

پوششی است، و برای آنان عذاب بزرگی است. (۷)

تجزیه:

«إنّ» از حروف مشبّهۀ بالفعل. «الذین» اسم موصول صیغۀ جمع مذکّر. «کفروا» صیغۀ جمع مذکّر غایب از فعل ماضی از باب نصر ینصر. «سواء» اسم ثلاثی مزید. «علی» در چهار جا از حروف جارّه. «هم» در هفت جا ضمیر جمع مذکّر غایب متّصل. «ءَ» برای تسویه جملۀ بعد را تأویل به مصدر می‌برد. «أنذرت» صیغۀ مفرد مذکر مخاطب از فعل ماضی از باب اِفعال. «أم» از حروف عاطفه. «لم تُنذر» صیغۀ مفرد مذکر مخاطب از فعل جحد از باب اِفعال. «لا یؤمنون» جمع مذکر غایب از قعل نفی از باب اِفعال. «ختم» صیغۀ مفرد مذکر غایب از فعل ماضی از باب ضرب یضرب. «الله» اسم عَلَم. «قلوب» صیغۀ جمع مکسّر، مفردش قلب است. «و» حرف عطف در سه جا است. «سمع» اسم ثلاثی مجرّد. «ابصار» صیغۀ جمع مکسّر، مفردش بصر است. «غشاوۀ» اسم ثلاثی مزید فیه مؤنّث ناقص واوی. «لام» از حروف جرّ. «عذاب» اسم ثلاثی مزید. «عظیم» صفت مشبّهه.

ترکیب:

«الذین کفروا» موصول و صله و عائد مجموعاً اسم انّ است، و خبر انّ مجموع جملۀ بعد است تا لم تنذرهم. «سواء» خبر مقدّم. «علیهم» جارّ و مجرور متعلّق به سواء. «ء أنذرتهم» تأویل مصدر می‌شود إنذارهم. «لم تنذرهم» عطف بر آن تأویل مصدر است و معطوف و معطوف علیه مبتدای مؤخّر برای سواء. انذار آنان و عدم انذار آنان مساوی است. «ختم» فعل. «الله» فاعلش. «علی قلوبهم» جارّ و مجرور متعلّق به ختم. «علی سمعهم» عطف بر علی قلوبهم. «علی أبصارهم» جارّ و مجرور متعلّق به کان، خبر مقدّم است برای غشاوة. «غشاوة» مبتدای مؤخر است. مجموع جمله عطف است بر جملۀ ختم الله. «لهم» جارّ و مجرور متعلّق است به کان، خبر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

مقدّم است برای عذاب. و «عذاب» مبتدای مؤخّر است. «عظیم» صفت است برای عذاب. مجموع جمله عطف است بر جملهٔ اوّل.

تفسیر:

در آیات گذشته وصف اهل ایمان شد. و در این آیه وصف دسته‌ای از کفّار است. و آنان کسانی هستند که بیم دادن و بیم ندادن نسبت به آنان یکسان است، چیزی در آنان تأثیر ندارد و جهتش آن است که خدای تعالی بر دلهای آنان و بر گوش آنان مُهر نهاده، یعنی در دل و گوش آنان چیزی از حق داخل نمی‌شود. و نکتهٔ ختم آن است که دیگری هم قدرت بازکردن ندارد و واقعیت این عمل از خدای تعالی واگذاشتن آنان است به خودشان؛ و جهت این عمل از خدای تعالی آن است که آنان بر دیدگانشان پوششی گذاشته‌اند یعنی از خدای تعالی چشم پوشیده و رو گردانده و یکسره به خود و هوای نفس خود متوجّه شده‌اند. و ترتیب کار آنان در واقع چنین است:

از خدای تعالی چشم پوشیدند و رو برگرداندند و چشم سوی خود و هوای نفس خود گشودند. پس خدای تعالی آنان را به خودشان واگذاشت. دل و گوششان از حقّ بسته شد. پس بیم دادن و بیم ندادن در بارهٔ آنان یکسان است. پس ایمان نمی‌آورند. پس بعد از مرگ برای آنان عذاب بزرگی است.

قوله تعالی:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْیوْمِ الْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِینَ (۸)»

ترجمه: و از مردمان کسانی هستند که می‌گویند ایمان آوردیم به خدا و به روز دیگر، و آنان مؤمن نیستند.

تجزیه:

«و» حرف عطف در سه جا. «مِن» حرف جارّه. «الناس» اسم جمع. اسم جمع آن

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

است که لفظ مفرد و معنی جمع باشد. «مَن» اسم موصول. «یقول» صیغهٔ مفرد مذکّر غایب از فعل مستقبل اجوف واوی، از باب نصر ینصر. «آمنّا» صیغهٔ متکلّم مع الغیر از فعل ماضی مهموز الفاء از باب اِفعال. «باء» در سه جا حرف جرّ. «الله» اسم علم. «الیوم» اسم ثلاثی مجرد اجوف واوی. «الآخر» صیغهٔ مفرد مذکر از اسم فاعل، فعلش استعمال نشده. «ما» حرف نفی. «هُم» ضمیر جمع مذکر غایب منفصل مرفوع. «مؤمنین» صیغهٔ جمع مذکر از اسم فاعل از باب اِفعال.

ترکیب:

«من الناس» جارّ و مجرور متعلق به کان، خبر مقدم است. «من» موصول مبتدای مؤخر است. «یقول» صله و عائد برای مَن. «آمنّا» فعل و فاعل. «بالله» جارّ و مجرور متعلق به آمنا. «بالیوم» جارّ و مجرور عطف به بر الله. «الآخر» صفت برای الیوم. مجموع جمله مفعول برای یقول. «ما» نافیه. «هم» اسم. «بمؤمنین» خبرِ مای نافیه، باء زائده است.

تفسیر:

در این آیه بیان شده که برخی مردمان در حقیقت ایمان ندارند و دروغ می‌گویند ولی در گفتار مدعی ایمان هستند. این گروه را منافق گویند. و در آیات پس از این تا آیهٔ بیستم از سوره بیان حالاتی و صفاتی از آنان می‌شود.

قوله تعالی: «یخادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ ما یخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما یشْعُرُونَ (۹)»

ترجمه: با خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند خدعه می‌کنند. و خدعه نمی‌کنند مگر خودشان را، و حال آنکه آگاه نیستند.

تجزیه:

«یخادعون» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل مستقبل از باب مفاعله. «الله» اسم علم. «الذین» اسم موصول. «آمنوا» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل ماضی مهموز

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

الفاء از باب اِفعال. «و» حرف عطف. «ما یخدعون» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل نفی از باب منع یمنع. «الّا» حرف استثناء. «أنفس» صیغهٔ جمع مکسر، مفردش نفس. «هم» ضمیر جمع مذکر غایب متصل. «ما یشعرون» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل نفی از باب نصر ینصر.

ترکیب:

«یخادعون» فعل و فاعل. «الله» مفعولش. «والذین آمنوا» موصول و صله و عائد عطف. «ما یخدعون» فعل و فاعل. «الّا» برای استثناء مفرغ. استثناء مفرغ آن است که مستثنی منه مذکور نیست و مستثنی در اعراب به جای مستثنی منه است. «انفسهم» مفعول برای ما یخدعون، مجموع جمله عطف است بر یخادعون. «ما یشعرون» فعل و فاعل جملهٔ حالیه است برای فاعل ما یخدعون.

تفسیر: یکی از صفات منافقین خدعه با اهل ایمان است. و خدعه در صدر بودن بازداشتن دیگری است از پیشرفت در کارش به عملیاتی مخفیانه که خود را به ظاهر موافق نشان دهد. در آیه فرموده که با خدا و اهل ایمان خدعه می‌کنند، ولی خدعهٔ آنان نسبت به خدای تعالی و اهل ایمان اثری ندارد و کار خدا به انجام خواهد رسید و خدعهٔ آنان به خودشان برمی‌گردد. یعنی به مقاصدشان در دنیا نمی‌رسند و از مقصدی هم که خدای تعالی برای بشر منظور داشته محروم خواهند ماند ولی آگاه نیستند و شعورشان نمی‌رسد و از این روی دست از خدعه نمی‌کشند.

قوله تعالی: «فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یکْذِبُونَ (۱۰)»

ترجمه: مرضی در دلهاشان ثابت است پس خدا مرضشان را افزود و برای آنان عذابی دردناک است چون دروغ گفتند.

تجزیه: «فی» حرف جرّ. «قلوب» جمع مکسر، مفردش قلب. «هم» در سه جا ضمیر جمع مذکر غایب متصل. «مرض» در دو جا اسم ثلاثی مجرد. «فاء» حرف

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

عطف. «زاد» صیغهٔ مفرد مذکر غایب از فعل ماضی اجوف یائی از باب ضرب یضرب. «الله» اسم علم. «و» حرف عطف. «ل» حرف جرّ. «عذاب» اسم ثلاثی مزید. «الیم» صفت مشبّهه. «باء» حرف جرّ. «ما» حرف مصدری. «کانوا» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل ماضی اجوف واوی از باب نصر ینصر. «یکذبون» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل مستقبل از باب ضرب یضرب.

ترکیب: «من قلوبهم» جارّ و مجرور متعلق به کان خبر مقدّم است. «مرض» مبتدای مؤخّر است. «فزادهم الله» فعل و فاعل و مفعول، و مفعول بر فاعل الله مقدم ذکر شده است. «مرضاً» تمیز برای زاد، مجموع جمله عطف بر جملهٔ اولی. «لهم» جارّ و مجرور متعلّق به کان خبر مقدّم است. «عذاب» مبتدای مؤخّر است. «لهم» صفت برای عذاب. «بما» جارّ و مجرور متعلّق به کائن، جمله پس از ما، تأویل به مصدر است، یعنی: به سبب دروغ نگفتنشان. بما با جملهٔ بعدش صفت دوم است برای عذاب.

تفسیر: مرض، اختلال طبیعت است در عضوی از اعضاء بدن و آن مرض جسمانی است. مرض روحی انحراف از حکم فطرت و عقل است و در هر دو صورت در اثر عارضی است و عارض روحی حبّ نفس و حبّ خواسته‌های نفس است در مقابل حبّ خدا و حبّ خواسته‌های خدای تعالی. مقصود از مرض در این آیه نفاق است؛ زیرا آیات در بارهٔ منافقین است. و نفاق، اظهار ایمان و اخفاء کفر است. و منافق بر خلاف واقع و باطن خودش خبر می‌دهد و خبر بر خلاف واقع کذب است و خدای تعالی در آیه می‌فرماید: به سبب کذبشان عذابی پردرد دارند که از عذاب کافر شدیدتر است.

و بیان آنکه خدای تعالی مرض آنان را زیاد کرده، از دو جهت است:

یکی از جهت خودشان، زیرا خدای تعالی هر موجودی را در مسیر خودش به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

فیض هستی و بقاء مدد می‌کند و به مدد خدای تعالی در همان راهش پیشرفت می‌کند و کامل می‌شود و البته منافق در مسیر نفاق است و هر روز عملیات منافقانهٔ خود را ادامه می‌دهد و بر نفاقش می‌افزاید و این افزایش عمل خود منافق است. ولی چون تابع بقاء اوست و بقائش به خواست خدای تعالی است افزایش نفاقش نیز به خواست خدای تعالی می‌شود گرچه بقاء او را خدای تعالی برای مصلحتی می‌خواهد نه به منظور اینکه نفاقش را زیاد کند، چون نفاق و هر شرّ و رذیلتی خواستهٔ مستقیم خدای تعالی نیست، بلکه همهٔ آنها توابع خلق است و هستی و بقاء خلق را خدای تعالی می‌خواهد. پس افزایش نفاق مانند خود نفاق، عمل خود منافقین است و زنده داشتن آنان برای مصلحتی عمل خدای تعالی است و آنان در اثر زنده بودن نفاقشان را ادامه و افزایش می‌دهند و در اینکه خدای تعالی افزایش را به خودش نسبت داده یک نکتهٔ توحیدی است و آن نکته آن است که ادامهٔ نفاق و خدعهٔ منافقین در اثر آن است که خدای تعالی آنان را مهلت داده نه آنکه به استقلال قدرت خودشان باشد.

جهت دیگر از ناحیهٔ اهل ایمان است. و بیانش آنکه خدای تعالی روز به روز دینش را گسترش می‌دهد و مسلمان را نصرت می‌کند و بر عظمت و عزتشان می‌افزاید و این افزایش به مراحل ایمان موجب افزایش نفاق و لوازم آن در منافقین می‌شود. پس خدای تعالی آن افزایش را می‌کند و این افزایش هم در اثر آن بار می‌آید. از این جهت خدای تعالی این را هم به خود نسبت می‌دهد.

قوله تعالی: «وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قالُوا إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لكِنْ لا يشْعُرُونَ (۱۲)»

ترجمه: و چون گفته شوند در زمین فساد نکنید، گویند جز این نیست که ما اصلاح کنندگانیم (۱۱) آگاه باشید همانا آنان هستند فسادکنندگان، ولکن ادراک

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

ندارند. (۱۲)

تجزیه: «و» حرف عطف در دو جا. «اذا» اسم شرط زمانی. «قیل» صیغهٔ مفرد مذکر غایب از فعل مجهول اجوف واوی از باب نصر ینصر. «ل» حرف جرّ. «هم» در سه جا ضمیر جمع مذکر غایب. «لا تفسدوا» صیغهٔ جمع مذکر مخاطب از فعل نهی از باب اِفعال. «فی» حرف جرّ. «الارض» اسم ثلاثی مجرد مهموز الفاء. «قالوا» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل ماضی اجوف واوی از باب نصر ینصر. «انّ» از حروف مشبّهة بالفعل. «ما» کافّهٔ است، یعنی نمی‌گذارد که انّ نصب اسم و رفع خبر دهد. «نحن» ضمیر متکلّم مع الغیر منفصل مرفوع. «مصلحون» صیغهٔ جمع مذکر صحیح از اسم فاعل از باب افعال. «ألا» حرف تنبیه. «انّ» گذشت. «المفسدون» صیغهٔ جمع مذکر صحیح از اسم فاعل از باب افعال. «لکن» از حروف مشبّهة بالفعل، مخفف شده است. «لایشعرون» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل نفی از باب نصر ینصر.

ترکیب: «و» حرف عطف جملهٔ شرطیه را عطف نموده بر جملهٔ خبریّهٔ "فی قلوبهم مرض". «إذا» اسم شرط زمانی، شرطش "قیل لهم". «لهم» جارّ و مجرور متعلّق به "لا تفسدوا". «قالوا» فعل و فاعل جزاست برای اذا. «انما نحن مصلحون» مبتدا و خبر، جمله مفعول است برای قالوا. «انّهم» انّ از حروف مشبّهة بالفعل. هُم اسمش. «هُم» ضمیر فصل که بین مبتدا و خبر برای تأکید در می‌آید. «المفسدون» خبر انّ. «لا یشعرون» فعل و فاعل.

تفسیر: فساد، تغییر چیزی است از حال طبیعی اش و اصلاح مقابل آن است یعنی حال طبیعی‌اش برقرار باشد. افساد ایجاد آن تغییر است و اصلاح عبارت از رفع آن تغییر است.

حال طبیعی انسان که فطرت گفته می‌شود، آن است که بر توحید و تسلیم نسبت

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

به پروردگارش باشد و تغییر از این حالت فساد اوست. کافر فاسد است ولی چندان مفسد نیست، زیرا شناخته شده و افراد اهل ایمان از آنان فاصله می‌گیرند و گرفتار فساد آنان نمی‌شوند. ولی منافق با اهل ایمان آمیزش دارد چون به ظاهر خود را مؤمن نشان می‌دهد. پس ایجاد فساد در افراد دیگر می‌نماید بلکه دلّال مظلمهٔ فساد کافران نیز هست. و فساد آنان را در جامعهٔ اهل ایمان می‌آورد و پراکنده می‌کند.

از این جهت خدای تعالی اِفساد را منحصر به منافقین نموده و فرموده: «انهم هم المفسدون». زیرا ضمیر فصل و الف و لام بر سر خبر فائدهٔ انحصار را می‌رساند. و همچنانکه در باطن کافر و در ظاهر دعوی ایمان دارند نسبت به اصلاح و افساد هم در باطن مفسد ولی در ظاهر مدعی اصلاح می‌باشند؛ با فرق اینکه کفر باطن خود را درک می‌کند ولی مفسد بودنشان را درک نمی‌کنند. از این جهت فرموده: «و لکن لا یشعرون».

قوله تعالی: «وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ آمِنُوا کَما آمَنَ النَّاسُ قالُوا أَ نُؤْمِنُ کَما آمَنَ السُّفَهاءُ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ وَ لکِنْ لا یعْلَمُونَ (۱۳)

ترجمه: و چون گفته شوند ایمان آورید چنانکه مردم ایمان آوردند، گویند آیا ایمان آوریم چنانکه سفیهان ایمان آوردند؟ آگاه باشید آنان هستند سفیهان و لکن نمی‌دانند. (۱۳).

تجزیه: «إذا قیل لهم» مانند آیهٔ قبل. «آمِنوا» صیغهٔ جمع مذکر حاضر، از فعل امر از باب افعال. «ک» حرف جرّ. «ما» حرف مصدری. «آمن» صیغهٔ مفرد مذکر غایب از فعل ماضی از باب اِفعال. «الناس» اسم جمع. «قالوا» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل ماضی اجوف واوی از باب نصر ینصر. «ءَ» همزه برای استفهام انکاری. «نؤمن» صیغهٔ متکلّم مع الغیر از فعل مستقبل از باب اِفعال. «کما آمن» گفته شد. «السفهاء» در دو جا صیغهٔ جمع مکسّر، مفردش سفیه است. «ألا» حرف تنبیه. «انّ» از حروف

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

مشبّهة بالفعل. «هم» ضمیر جمع مذکر غایب. «و» حرف عطف. «لکن» از حروف مشبّهة بالفعل، و لکنّ بوده، مخفف شده. «لا یعلمون» صیغهٔ جمع مذکّر غایب از فعل نفی از باب علم یعلم.

ترکیب: «و» حرف عطف، مجموع جمله را عطف کرده بر گذشته. «إذا» اسم شرط زمانی. «قیل» با تمام متعلّقاتش جملهٔ شرطیه. «لهم» متعلّق به قیل. «آمنوا» نایب فاعل برای قیل. «کما» جارّ و مجرور متعلق به آمنوا. «آمن الناس» فعل و فاعل در تأویل مصدر است. می‌شود کإیمان الناس. «قالوا» جملهٔ جزائیه. «أنؤمن» مفعول قالوا. «کما آمن السفهاء» متعلق به نؤمن. مانند "کما آمن الناس" در تأویل مصدر است، می‌شود: کإیمان السفهاء. «ألا» حرف تنبیه، عملی ندارد. «إنّهم» از حروف مشبّهة بالفعل، هُم اسمش. «السفهاء» خبر إنّ. «و» حرف عطف، جمله را به جملهٔ پیش عطف نموده. «لکن» چون مخفف شده عملی ندارد. «لا یعلمون» فعل و فاعل.

تفسیر: سفیه کسی را گویند که صلاح و فسادش را تشخیص ندهد و از خود رأی و نظر ثابتی نداشته باشد. منافقین اهل ایمان را سفیه دانسته‌اند. خدای تعالی می‌فرماید: منافقین سفیه هستند نه اهل ایمان. و جهتش روشن است زیرا اصلاح و فساد بشر بایستی نسبت به دنیا و آخرت هر دو منظور شود. منافق و غیرمنافق از کسانی که صلاح و فساد را در مورد دنیا فقط منظور می‌کنند، تشخیص صلاح و فساد خود را نداده‌اند و رأی ثابتی ندارند، زیرا طبق تغییرات دنیا رأیشان تغییر می‌کند. پس سفیه آنان هستند.

قوله تعالی: «وَ إِذا لَقُوا الَّذینَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا إِلی شَیاطینِهِمْ قالُوا إِنَّا مَعَکُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (۱۴) اللَّهُ یسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ یمُدُّهُمْ فی طُغْیانِهِمْ یعْمَهُونَ (۱۵)»

ترجمه: و چون دیدار کنند کسانی را که ایمان آورده‌اند گویند ایمان آورده‌ایم. و چون با شیاطینشان خلوت کنند گویند ما با شما هستیم جز این نیست که ما استهزاء

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

کنندگانیم (۱۴) خدا با آنان استهزاء می کند و بگذارد در سرکشی خودشان حیران مانند. (۱۵)

تجزیه: «و» در سه جا عطف. «إذا» اسم شرط زمانی. «لقوا» صیغهٔ جمع مذکر غایباز فعل ماضی از باب علم یعلم مانند رضی یرضی، مصدرش لقاء است و در اصل لقای بوده، یاء بعد از الف زائد قلب به همزه شده است. و واوِ لقوا برای التقاء ساکنین با لامِ الذین در قرائت ساقط می شود. «الذین» صیغهٔ جمع مذکر از اسم موصول. «آمنوا» گذشت. «قالوا» گذشت. «آمنّا» صیغهٔ متکلّم مع الغیر از فعل ماضی از باب أُفعال. «خلوا» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل ماضی از باب نصر ینصر، ناقص واوی است مفردش خلا. مصدرش خلوهٔ است. «إلی» حرف جرّ. «شیاطین» جمع مکسّر، مفردش شیطان است. «هُم» در چهار جا، ضمیر جمع مذکر غایب متصل. «انّا» انّ است با نا که ضمیر متکلّم مع الغیر متصل است. انّ نا بود، یک نون برای تخفیف حذف شده است. «مع» اسم دو حرفی است، مشتقّات ندارد و معنای حرف دارد، ولی چون تنوین بر او داخل شود، می‌گویند اسم است. «کُم» ضمیر جمع مذکر مخاطب متّصل. «انّما» انّ ایت با مای کافّهٔ. «نحن» ضمیر متکلّم مع الغیر منفصل. «مستهزئون» صیغهٔ جمع مذکر از اسم فاعل از باب استفعال، ثلاثی مجردش هزء یهزء می‌باشد. «الله» اسم علَم. «یستهزء» صیغهٔ مفرد مذکر غایب از فعل مضارع از باب استفعال. «ب» حرف جرّ. «و» حرف عطف. «یمدّ» صیغهٔ مفرد مذکر غایب از فعل مستقبل از باب نصر ینصر مضاعف است. «فی» حرف جرّ. «طغیان» مصدر است. «یعمهون» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل مستقبل از باب منع یمنع، مصدرش عمه است.

ترکیب: «و» در سه جا حرف عطف، جملهٔ بعد را به جملهٔ سابق عطف کرده. «إذا» اسم شرط زمانی، شرطش لقوا و جزائش قالوا است. «لقوا» فعل و فاعل،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

«الذین » مفعولش. «آمونا» صله و عائد الذین. «قالوا» فعل و فاعل. «آمنّا» مفعولش. آمنا نیز فعل و فاعل است. «إذا» شرط زمانی. «خلوا» شرطش. «قالوا» جزائش. «خلوا» فعل و فاعل. «إلی شیاطینهم» جارّ و مجرور متعلّق به خلوا می‌باشد. «قالوا» فعل و فاعل. «إنّا معکم» انّا انّ است با اسمش «معکم» ظرف است متعلق به کنّا. خبر انّ است. جملهٔ «انا معکم» مفعول قالوا است. «انما نحن مستهزئون» مبتدا و خبر است. «الله یستهزء» مبتدا و خبر. «بهم» جارّ و مجرور متعلق به یستهزء. «یمدّهم» فعل و فاعل و مفعول. «فی طغیانهم» جارّ و مجرور متعلق به یمدّ. «یعمهون» فعل و فاعل، جملهٔ حالیه است برای مفعول یمدّ.

تفسیر: مقصود از شیاطین، کفار و مشرکینی هستند که منافقین با آنان رابطهٔ دوستی دارند و اسرار اهل ایمان را برای آنان می‌گویند. و با آنان واقع حال خودشان را می‌گویند که ما با شما هستیم و اهل ایمان را مسخره می‌کنیم. ولی چون اهل ایمان را ملاقات می‌کنند، در مقام نفاق می‌آیند و می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم. و حقیقت استهزاء آن است که اظهار توافق با اعتقاد یا عمل کسی بشود در صورتی که توافق واقعیت ندارد. و استهزاء کننده چنان می‌داند که آن اعتقاد یا عمل، خطا است. ولی به قصد آن توافق می‌کند که وقتی عدم موافقت مکشوف شد بر او بخندد و او را به خشم آورد. یعنی وقتی خطای آن شخص ظاهر شد و گرفتار نتیجهٔ حطایش گردید، بر او بخندد.

و البته این قسمت اخیر از معنای استهزاء در بارهٔ خدای متعال نیست، بلکه همان مقدار است که خدا آنان را به حال خودشان می‌گذارد و بر حسب ظاهر، آنان گمان می‌کنند خدای تعالی با آنان توافق دارد. و خدای متعال چون آن گروه را به حال خودشان می‌گذارد، چنین گمان می‌کنند که خدا با اعمال آنان موافق است. و لکن عدم موافقت پس از مرگ بر آنان مکشوف می‌شود.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

و در روایت دارد که مؤمنین در روز قیامت بر آنان می‌خندند و آنان به خشم می‌آیند. ولی خشمشان اثری ندارد. پس معنای استهزاء در بارهٔ خدای تعالی به این تفسیر صحیح است گرچه در بارهٔ خدا، خندیدن تصور نمی‌شود و نیازی نیست که گفته شود معنای استهزاء از خدای تعالی مکافات استهزاء است گرچه در بعضی احادیث مذکور است.

قوله تعالی:

«أولئِكَ الَّذينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدى فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَ ما كانُوا مُهْتَدينَ (۱۶)»

ترجمه: آنانند که گمراهی را به هدایت خریدند، پس تجارتشان سودشان نکرد و راه یافته نبودند.

تجزیه: «اولئک» صیغهٔ جمع از اسم اشارهٔ بعید. «الذین» صیغهٔ جمع مذکر از اسم موصول. «اشتروا» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل ماضی از باب افتعال ناقص یائی است. ثلاثی مجردش شری یشری مانند رمی یرمی بوده.. «الضلالة» مصدر است. «باء» حرف جرّ. «الهدی» مصدر است. «فا» حرف عطف و به معنای نتیجه. «ما ربحت» صیغهٔ مفرد مؤنث غایب از فعل ماضی منفی از باب علم یعلم. «تجارت» مصدر است. «هُم» ضمیر جمع مذکر غایب. «و» حرف عطف است. «ما کانوا» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل ماضی از باب نصر ینصر، از افعال ناقصه است. «مهتدین» صیغهٔ جمع مذکّر از اسم فاعل از باب افتعال ناقص یائی است، اصلش مهتدیین بوده.

ترکیب: «اولئک» مبتدا. «الذین» خبرش. «اشتروا» فعل و فاعل صله و عائد الذین است. «الضلالة» مفعول اشتروا. «بالهدی» جارّ و مجرور متعلق به اشتروا می‌باشد. «فما ربحت» فعل. «تجارت» فاعلش اضافه شده به ضمیر جمع. «واو» حرف عطف است. مانند «فاء» که حرف غطف است. جمله را عطف بر جملهٔ سابقش کرده. «ما

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

کانوا» فعل ناقص و اسمش. «مهتدین» خبرش.

تفسیر: کلمهٔ «هدی» در این آیه هدایت تشریع است. منافقین داخل اسلام شدند و بر حسب ظاهر هدایت دعوت را پذیرفتند، ولی هدایت تشریع را نپذیرفتند. و تا می‌توانستند، دستورات پیامبرﷺ را مخالفت می‌کردند. و چون هدایت تشریع متاعی بوده که در دست آنان آمده، و می‌توانستند از آن به نفع آخرتشان استفاده کنند و نکردند، بلکه آن متاع را از دست دادند و ضلالت را که مخالفت تشریع باشد اختیار کردند. پس گویا معامله‌ای انجام شده، متاع ارزندهٔ هدایت را از دست داده‌اند و متاع بی‌ارزش بلکه مضرّ ضلالت را گرفته‌اند. پس تجارت و معاملهٔ آنان سودی نداشت بلکه سراپا ضرر است. و ره به سوی سود و سعادت نیافتند.

و جملهٔ «و ما کانوا مهتدین» (ره یافته نبودند) دلالت می‌کند که آنان از ابتداء ایمان نداشتند.

قوله تعالی: مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمَّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکَهُمْ فی ظُلُماتٍ لا یبْصِرُونَ (۱۷) صُمٌّ بُکْمٌ عُمْی فَهُمْ لا یرْجِعُونَ (۱۸)

ترجمه: حال آنان مانند حال کسی است که آتش افروخته پس چون پیرامونش را روشن کند، خدای تعالی نورش را ببرد و تاریکی‌ها آنان را گذارد و چیزی را نبینند (۱۷) کران، گنگان، کوران‌اند. پس آنان بر نمی‌گردند. (۱۸)

تجزیه: «مثل» در دو جا اسم ثلاثی مجرّد. «هُم» در چهار جا ضمیر جمع مذکّر غایب. «ک» حرف جرّ. «الذی» صیغهٔ مفرد مذکر از اسم موصول. «استوقد» صیغهٔ مفرد مذکر از فعل ماضی از باب استفعال، مثال واوی است.ثلاثی مجردش وقد یقد مانند معد یعد است. «نار» اسم ثلاثی مجرد اجوف واوی. «فا» حرف عطف است. «لمّا» اسم شرط زمانی. «أضائت» صیغهٔ مفرد مؤنث غایب از فعل ماضی از باب افعال اجوف واوی مهموز اللام است، مصدر ثلاثی‌اش ضوء و ضیاء است. «ما»

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

اسم موصول. «حول» از اسماء ظروف. «ه» ضمیر مفرد مذکر غایب متصل مجرور. «ذهب» صیغهٔ مفرد مذکر غایب از فعل ماضی . «الله» اسم علم. «ترک» صیغهٔ مفرد مذکر غایب از فعل ثلاثی مجرد از باب نصر ینصر. «فی» حرف جرّ. «ظلمات» صیغهٔ جمع صحیح مؤنث، مفردش ظلمهٔ است. «لا یبصرون» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل نفی باب افعال. «صمّ بکم عمی» هر سه جمع مکسّر، مفردشان اصمّ، ابکم، اعمی می باشد و هر سه صفت مشبّهه است. «لایرجعون» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل نفی از باب ضرب یضرب است.

ترکیب: «مثل» مبتدا. «هم» مضاف الیه. «کمثل» جارّ و مجرور متعلق به کان، خبر مبتدا. «الذی» مضاف الیه. «استوقد» فعل و فاعل صله و عائد الذی است. «ناراً» مفعول استوقد. «فاء» حرف عطف، جملهٔ شرطیه را بر جملهٔ سابق عطف کرده. «لمّا» اسم شرط زمانی. «أضاءت» جملهٔ شرطیه فعل و فاعل است، فاعلش ضمیر هی در آن مستتر است، راجع به نار است. «ما» موصول، مفعول اضاءت. «حوله» ظرف است، متعلق به کان با کان صله و عائد موصول است. «ه» در حوله که مضاف الیه است، راجع است به الذی. «ذهب الله» فعل و فاعل، جملهٔ جزائیه برای لمّا می‌باشد. «بنورهم» جارّ و مجرور متعلق به ذهب. «هم» مضاف الیه است. «واو» حرف عطف. «ترک» به واسطهٔ واو، عطف بر ذهب است. ترک، فعل و فاعل. «هم» مفعولش. «فی ظلمات» جارّ و مجرور متعلّق به ترک. «لایبصرون» فعل و فاعل جملهٔ حالیه است، برای مفعول ترک. «صمّ» خبر مبتدای محذوف است. «بکم» خبر دوم است. «عمی» خبر سوم است. «فا» حرف عطف است به ضمیمهٔ معنای نتیجه یعنی رجوع نکردن، نتیجهٔ کور بودن آنان است. «هم» مبتدا. «لایرجعون» فعل و فاعل خبر مبتدا است.

تفسیر: در این آیه خدای تعالی تشبیه کرده حال منافقین را به حال انسانی که

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

آتشی افروخته تا آنکه مقاصدش را در روشنایی آتش انجام دهد. پس هنگامی که آتش اطرافش را روشن کرده و می‌خواهد مقاصدش را انجام دهد، خدای تعالی به واسطهٔ باد یا غیر آن آتشش را خاموش کند و او را در تاریکی بگذارد و چشمش جایی را نبیند و مقاصدش انجام نیافته بماند.

منافقین هم آتش فتنه و فساد را به واسطهٔ نفاقشان روشن می‌کردند و می‌خواستند اساس اسلام را بر هم زنند. ولی خدای متعال، آتش آنان را خاموش می‌کرد و آنان را در ظلمت و حیرت می‌گذاشت و نمی‌توانستند راه فتنه انگیزی را به پایان رسانند. چنانکه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و هر یک از امامان علیهم السلام منافقین برای بر هم زدن اسلام، انگیزه‌هایی داشتند ولی با تدبیرهای حکیمانهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و هر یک از ائمه علیهم السلام از نقشه‌های آنان جلوگیری می‌نمودند تا ظاهر و باطن اسلام محفوظ ماند و به دست آیندگان رسید. سپس خدای تعالی فرموده آنان از شنیدن حق کر و از گفتن حق گنگ و از دیدن حق کورند. پس بازگشت به حق نکنند. مقصود آن است که اهل ایمان به امید هدایت آنان گول آنها را نخورند، امیدی به هدایت آنها نیست.

قوله تعالی: «أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّماءِ فِيهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكافِرِينَ (۱۹) يَكادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصارَهُمْ كُلَّما أَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قامُوا وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)»

ترجمه: یا حالشان مانند حال دچارشدگان به باران شدیدی که در آن باران تاریکی‌های رعد و برق است می‌باشد در حالی که از صداهای هولناک ناهنجار انگشتانشان را در گوشهایشان گذارده چون بیمناک مرگ‌اند و خدا به کافران احاطه دارد. (۱۹) نزدیک است برق چشمهای آنان را برباید. هرگاه نورشان دهد در نور

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

برق ره بپیمایند و چون بر آنان تاریک شود ایستند. و اگر خدا می‌خواست شنوایی آنان و نور چشمانشان را می‌برد. همانا خدا بر هر چیزی توانا است. (۲۰)

تجزیه: «واو» حرف عطف. «ک» حرف جرّ. «صیّب» صیغهٔ صفت مشبّهه در اصل صیوِب بوده مانند سیّد و میّت که در اصل سَیوِد و مَیوِت بوده. «مِن» حرف جرّ. «السماء» اسم ثلاثی مزید در اصل سماو بوده واو بعد از الف زائده تبدیل به همزه شد. «فی» حرف جرّ. «ه» ضمیر مفرد مذکر غایب متصل مجرور. «ظلمات» جمع صحیح مؤنث مفردش ظلمت است. «رعد» اسم ثلاثی مجرد. «برق» اسم ثلاثی مجرد. «یجعلون» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل مستقبل. «اصابع» جمع مکسّر منتهی الجموع، مفردش اصبع است. «آذان» جمع مکسر در اصل اوذان بر وزن اَفعال بوده همزه دوم قلب به الف شده آذان شد مفردش اُذُن است. «الصواعق» جمع مکسّر منتهی الجموع، مفردش صاعقه است. «حذر» مصدر است. «الموت» اسم ثلاثی مجرد اجوف واوی. «واو» حرف استیناف. «محیط» صیغهٔ مفرد مذکر از اسم فاعل از باب افعال. «الکافرین» جمع مذکر از اسم فاعل ثلاثی مجرد. «یکاد» فعل مضارع از افعال مقاربه. «یخطف» صیغهٔ مفرد مذکر غایب از فعل مستقبل مصدرش خطفهٔ است. «ابصار» جمع مکسّر مفردش بصر است. «کلّ» اسم ثلاثی مجرد مضاف. «ما» اسم شرط زمانی. «اضاء» صیغهٔ مفرد مذکر غایب از فعل ماضی باب افعال. «مشوا» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل ماضی از باب ضرب یضرب. «اذا» اسم شرط زمانی. «اظلم» صیغهٔ مفرد مذکر غایب از باب افعال ماضی. «علی» حرف جرّ. «قاموا» صیغهٔ جمع مذکر غایب از فعل ماضی ثلاثی مجرد از باب نصر ینصر. اجوف واوی. «لو» حرف شرط. «شاء» صیغهٔ مفرد مذکر غایب از فعل ماضی از باب منع یمنع. اجوف یائی و مهموزاللام است. مصدرش مشیئهٔ است و مشیت هم گفته می‌شود. «لام» حرف جزاء. «سمع» اسم ثلاثی مجرد. «شیء» اسم ثلاثی مجرد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

اجوف مهموز اللام «قدیر» صفت مشبهه.

ترکیب: «أو» عطف نموده کصیب را بر کمثل. کصیب متعلق به کان، خبر مبتدا محذوف است و تقدیر کلام چنین است: أو مثلهم کمثل صیب. «صیب» به معنای باران شدید است، و نیز باید برای صیب، مضافی تقدیر کرد و گفت: کمثل اصحاب صیب. اصحاب صیب کسانی می‌شوند که گرفتار باران شده‌اند. و حال منافقان مانند حال آنان است. «من السماء» متعلق به کائن صفت صیب است. «فیه» جارّ و مجرور متعلق به کان خبر مقدم است. «ظلمات» مبتدای مؤخّر. «رعد و برق» عطف بر ظلمات، جمله مبتدا و خبر، صفت دوم است برای صیب. «یجعلون أصابعهم» فعل و فاعل و مفعول است. جملهٔ حالیه است برای اصحاب. «فی آذانهم من الصواعق» هر دو جارّ و مجرور، و هر دو متعلق به یجعلون. «حذر الموت» مفعول له برای یجعلون. «والله محیط» مبتدا و خبر است. «بالکافرین» متعلق به محیط است. «یکاد» از افعال مقاربه. «البرق» اسم یکاد. «یخطف» خبر یکاد. «أبصارهم» مفعول یخطف. «کلّما» اسم مشروط زمانی. «أضاء» شرط انّ. «لهم» متعلق به اضاء. «مشوا» جزاء شرط. «فیه» متعلق به مشوا. «واو» عاطفه. «اذا» اسم شرط زمانی. «أظلم» شرطش. «علیهم» متعلق به أظلم. «قاموا» جزاء شرط. «واو» عاطفه. «لو» حرف شرط. «شاء الله» شرطش فعل و فاعل. «لذهب» جزاء. «بسمعهم» متعلق به ذهب. «أبصارهم» عطف بر سمعهم. «إنّ» از حروف مشبّهۀ بالفعل. «الله» اسم انّ. «قدیر» خبر انّ. «علی کل شیء» جارّ و مجرور و مضاف و مضاف الیه، متعلق به قدیر است.

تفسیر: در این آیه مثلی دیگر برای منافقین است که حال آنان تشبیه شده به حال کسانی که در شب تار گرفتار باران ریزانی که دارای تاریکی شب و رعد و برق است شده باشند در حالی که از صواعق (آتشی است که از برق به زمین می‌ریزد و صدای رعد را هم صاعقه گویند و در اینجا مراد معنای دوم است) انگشتانشان

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]

در گوش کرده‌اند از ترس مرگ. و نیز در حالی هستند که نزدیک است برق چشمان آنان را برباید، یعنی آنان را کور کند. و از طرفی گرفتار تاریکی هستند و از برق استفاده‌ای می‌کنند زیرا برق هرگاه برای آنان روشنی دهد، می‌توانند راه بروند و هرگاه برق نزند و بر آنان تاریکی فراگردد از راه می‌ایستند. و اگر خدا می‌خواست به واسطهٔ رعد و برق قوی گوش و چشم آنان را کور و کر می‌کرد (می‌برد).

و خلاصهٔ مثل آن است که آن مردمی که در بیابان تاریک گرفتار چنین بارانی شده‌اند از آن باران استفاده نمی‌کنند و گرفتار ناراحتی‌ها و وحشت‌هایش هم هستند. منافقین هم از آیات الهی که باران رحمت معارف و هدایت است استفاده نمی‌کنند بلکه در متشابهات آیات - که برای آنان ظلمات است - سرگردانند و متحیّر. و از لعن و نفرینی که در آیات بر منافقین فرستاده شده که مانند رعد و برق است، ناراحت و معذب هستند. گوشهای خود را از شنیدن آن آیات که مؤمنین می‌خوانند و خواندن آنان برایشان مانند صاعقه است می‌گیرند. فوائد دنیا و آخرت که در آیات برای اهل ایمان گفته شده و برق امید است نزدیک است دیدگان منافقین را کور کند چون نمی‌توانند آنها را برای مؤمنین ببینند ولی در عین حال، برای آنان از جهت دنیا بهره‌مندی و برق امیدی هست و از جهت آخرت برق امیدی برایشان نیست و تاریک و بی‌بهره هستند و اگر خدا بخواهد، نفاق آنان را آشکار می‌کند و این مقدار بهره‌ای که از جهت دنیا در اسلام دارند، از بین می‌برد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.8.4]